

China's Economic Development; the Role of Expansionist Elites and Adaptation to the World Economy

Hossein Karimifard

Associate Professor, Political Science Department, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
hkarimifard@yahoo.com

Abstract

The purpose of the present study is to review China's economic development, with an emphasis on the role of expansionist elites and adaptation to the world economy. The method of study is descriptive-analytic and the results indicate that changing the attitude and perception of the elites, transition from centralized planning economy to market economy, the authoritarian state and adopting policies compatible with the world economy are among important causes of reform and development in China's economy and its interaction with the international system. The government of this country has successfully made use of the market for its own purposes. Since the time of reform and open-door policy, China has been able to improve the procedure of economic development with an incredible speed and create a huge amount of wealth by using strategies of market economy and encouragement and expansion of the private sector. Since the time of reform and open-door policy, the communist party in China could resolve the crisis of legitimacy by transitioning the center of its legitimacy from ideology and populism to economic development.

Keywords: China, Economic Development, Ideologist Elites, Expansionist Elites.

توسعه اقتصادی چین؛ نقش نخبگان توسعه‌گرا و چگونگی انطباق با اقتصاد جهانی

حسین کریمی‌فرد

دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. hkarimifard@yahoo.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی توسعه اقتصادی چین، با تاکید بر نقش نخبگان توسعه‌گرا و چگونگی انطباق با اقتصاد جهانی است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که تغییر بینش و درک نخبگان، گذار از اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصاد بازار، وجود دولت اقتدارگرا و اتخاذ سیاست‌های انطباقی با اقتصاد جهانی، از عوامل مهم اصلاح و توسعه اقتصاد چین و تعامل با نظام بین‌الملل شده است. دولت در این کشور به خوبی توانسته است بازار را در خدمت اهداف خود درآورد. از مقطع اصلاحات و سیاست درهای باز تاکنون، دولت چین توانسته است با توسل به سازوکارهای اقتصاد بازار و تشویق و توسعه بخش خصوصی، فرایند توسعه اقتصادی را با سرعتی شگفت‌انگیز به پیش راند و حجم عظیمی از ثروت را ایجاد کند. از مقطع اصلاحات و سیاست درهای باز تاکنون حزب کمونیست چین توانسته است با انتقال مرکز ثقل مشروعیت خود از ایدئولوژی و پوپولیسم به توسعه اقتصادی، بحران مشروعیت را حل کند.

کلیدواژه‌ها: چین، توسعه اقتصادی، نخبگان ایدئولوژی‌گرا، نخبگان توسعه‌گرا.

مقدمه

سیر تحولات سیاسی و اقتصادی چین نشان از تغییر جهت پارادایمی از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه‌داری هدایت شده دارد. نقطه آغاز این تغییر جهت در چین به اواخر دهه ۱۹۷۰، دوره اصلاحات و سیاست درهای باز برمی‌گردد. این تغییر اجتناب‌ناپذیر تحت‌عنوان طرح «سیاست درهای باز» از سوی طیف پراگماتیسم حزب کمونیست به رهبری دنگ شیائوپینگ مهندسی شد. خصیصه این طرح باز کردن درهای چین به روی اقتصاد جهانی و تغییر اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی بود.

اعتقاد دنگ شیائوپینگ به‌عنوان طراح این سیاست مبنی بر این بود که پایه اصلی قدرت چین پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیکی است. تلاش دولت باید در جهت پیشبرد توسعه اقتصادی و تولید ثروت متمرکز شود. «چین دریافته که کلمه طلایی در پیشرفت آن همکاری با جهان است و به این درک واقف شده است که نمی‌تواند توسعه‌ای در انزوا و جدا از مابقی جهان داشته باشد. چین در عمل از این حالت، نمونه است. زیرا تنها کشور در جهان است که همگان طالب رشد آن هستند. بدان کمک می‌کنند که این افزون شود و این راز موفقیت چین است» (شاهنده، ۱۳۸۴، ص ۲۵۷).

امروزه جایگاه چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان مورد تردید نیست. بیش از چهار دهه از آغاز اصلاحات اقتصادی چین و گشودن درهای اقتصادی آن به روی جهان خارج می‌گذرد. در این مدت حکومت درون‌گرای کمونیستی به یکی از قدرت‌های اقتصادی عمده جهانی تبدیل شده است. چین با تمام قدرت در صحنه بین‌المللی ظاهر شده و اقتصاد آن به موتور رشد اقتصادی آسیا تبدیل شده و محصولات چین، بازارهای آسیا، اروپا و آمریکای شمالی را تسخیر کرده است.

امروزه فلسفه انکار پدیده چین متزلزل شده است. چین از استقلال و قدرت برخوردار است. چین کشوری آسیایی است که وجودش برآیند نیروهای بزرگ را تغییر خواهد داد و از نخوت مغرب‌زمینی‌ها که هدایت مردمان تمامی جهان را رسالت خود می‌پندارند، خواهد کاست (تیجورمند، ۱۳۵۰، ص ۷). به نظر می‌رسد دو دلیل عمده باعث توسعه اقتصاد چین شده است. دلیل اول روش سیاسی صحیح رهبران چین در برخورد با مسائل و معضلات داخلی و بین‌المللی است. دلیل دوم، مدیریت اقتصاد، مدیریتی کارآمد و کارا بوده که منابع عظیم جمعیتی و سرزمینی این کشور را در مسیری درست هدایت می‌کند. رابطه سیاست و اقتصاد در چین یک مسئله به‌طورکل شفاف است و آن هدایت سیاسی اقتصاد در چین است. اقتصاد این کشور بر قواعد و هنجارهای اقتصادی محض نیست و به‌وسیله رهبران سیاسی سازماندهی می‌شود.

رهبران کمونیست چین توسعه اقتصادی و نوسازی تکنولوژیک را در چارچوب اقتصاد نوین جهانی (شکل پیوستن به اقتصاد جهانی، تمرکززدایی کنترل شده قدرت دولت، مدیریت تضادهای اجتماعی که مهاجرت روستائیان و نابرابری اجتماعی به آن دامن می‌زند، سرکوب دموکراسی سیاسی، کنترل جامعه مدنی در حال ظهور) به مثابه ابزاری ضروری برای قدرت ملی و اصلی مشروعیت جدید حزب کمونیست دنبال می‌کردند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰).

در این مقاله تلاش می‌شود توسعه اقتصادی چین در پرتو تغییر بینش و درک نخبگان توسعه‌گرا و انطباق با اقتصاد جهانی مورد بررسی قرار گیرد. مقاله حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است؛ چه عواملی باعث توسعه اقتصادی چین و تعامل این کشور با نظام بین‌الملل شده است؟ فرضیه این مقاله عبارت است از: تغییر بینش و درک نخبگان، گذار از اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصاد بازار، وجود دولت اقتدارگرا و اتخاذ سیاست‌های انطباقی با اقتصاد جهانی از عوامل مهم اصلاح و توسعه اقتصاد چین و تعامل با نظام بین‌الملل شده است.

تغییر جهت پارادایمی از ایدئولوژی‌گرایی به توسعه‌گرایی نزد نخبگان

مائویسم (ایدئولوژی‌گرایی)

مائویسم عبارت است از تفسیرهای مارکسیسم لنینیسم و سیاست‌های عرضه‌شده و اعمال انجام‌شده به وسیله حزب کمونیست چین در دوران رهبری صدر مائوتسه تونگ. اساس تئوری مائویسم از طریق کلمات قصار مائو که در کتاب وسیع‌الانتشار نقل سخنانی از مائوتسه تونگ آورده شده بود در میان مردم گسترش و ترویج یافت. مائویسم که عبارت از تفسیر و کاربرد اصول مارکسیسم با ویژگی چینی است در دوران سی و پنج سال رهبری بلامنازع مائوتسه تونگ بر حزب کمونیست، به وسیله رهبران کمونیست آن کشور به تدریج تکامل یافت (پلینو و آلتون، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰).

درک نخبگان چین از اقتصاد بین‌الملل در دوران حاکمیت مائو محدود به «تئوری وابستگی» بود. در این چارچوب؛ مهم‌ترین علت فقر و عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم از جمله چین در استثمار سرمایه‌داری جهانی و نظم نابرابر اقتصاد بین‌الملل است. تنها راه توسعه اقتصادی، تداوم استقلال سیاسی از طریق خودکفایی اقتصادی و تقویت مبارزه‌ها تلقی شد.

مائو درباره تفکر اقتصادی ناب، کمتر سخن گفته و بیشتر بر تفکر سیاسی تأکید می‌ورزید؛ زیرا معتقد بود: کار سیاسی به‌مثابه بنیان و اساس تمامی فعالیت‌های اقتصادی است. از این‌رو اقتصاد در خدمت سیاست است و سیاست باید قدرت را به‌دست گیرد. بنابراین هدف سیاسی [انقلاب] چین همانا برپایی انقلاب سوسیالیستی و ساخت سوسیالیستی جامعه و نیز حمایت از انقلاب جهانی پرولتاریا در خارج چین است. سیاست اقتصادی نیز باید با این هدف سیاسی همسو و هماهنگ باشد. توسعه اقتصاد ملی باید به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و مناسب و از راه برنامه‌ریزی دولتی و هدایت آن توسط دولت

[نظام اقتصادی متمرکز یا مرکزی] انجام شود. این روش اقتصادی را باید به‌عنوان مشخصه سوسیالیسم و نیز نشانه‌ای مهم و بزرگ از برتری سوسیالیسم بر کاپیتالیسم به‌شمار آورد (شون چی، ۱۳۸۱، ص ۹۷).

از سیاست‌های توسعه اقتصادی مائو سیاست راه رفتن روی دوپا است؛ مضمون اصلی این سیاست این بود که بر یک مورد تأکید نشده و بلکه جفت‌های روابط به‌طور هم‌زمان توسعه یابند، نظیر روابط متعادل بین صنعت و کشاورزی، بین صنایع سنگین و صنایع سبک، بین مؤسسات بزرگ اقتصادی و مؤسسات متوسط و کوچک، بین روش‌های نوین تولید و روش‌های بومی، بین مؤسسات اداره‌شده به‌وسیله دولت مرکزی و مؤسسات اداره‌شده توسط مقامات محلی (افشار، ۱۳۶۹، ص ۷۸). اهمیت درازمدت این سیاست در این بود که باعث کاهش تباین و تفاوت میان کارگزاران و دهقانان شهر و روستا، و کار فکری و کاریدی شد. زیرا تعداد زیادی از صنایع نوین را به مناطق روستایی چین آورد و شمار زیادی از کارگران و مهندسين را از میان قشر دهقانان پرورش داد (دلین، ۱۳۵۴، ص ۱۱۰).

یکی دیگر از سیاست‌های اقتصادی مائو «جهش به جلو» بود که «مائو در سال‌های (۱۹۵۸-۱۹۶۱) به‌منظور دگرگون کردن انقلابی اقتصاد و جامعه چین و سوق دادن آن به‌سمت کمونیسم کامل، اتخاذ کرد. این سیاست به‌ویژه در راستای تشکیل کمون‌های خلقی، اجرای طرح‌های بزرگ (به‌ویژه برای ذخیره کردن آب)، توسعه صنایع سبک و به راه انداختن کوره‌های کوچک برای تولید فولاد بود. لازمه اجرای این سیاست، بسیج نیروهای انسانی وسیع، کاهش میزان مصرف عمومی مردم از کالاهای مصرفی و الغاء عملی ابتکارات فردی بود. «سیاست جهش بزرگ به جلو» در نیمه دوم ۱۹۵۸ بدبختی‌های زیادی را به‌همراه آورد و تا سال ۱۹۶۱ ادامه یافت. عدم موفقیت این سیاست ناشی از چندین عامل بود: سه سال متوالی خشکسالی (۱۹۵۹-۱۹۶۱)؛ قطع ناگهانی کمک‌های شوروی با کشاکش در درون حزب و دولت کمونیست بر سر درستی و یا نادرستی سیاست جهش به جلو (شون چی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱). به‌طورکلی در این دوره براساس سیاست درون‌گرا، بیشتر بر بازار داخلی تمرکز شد و ارتباطات بسیار محدودی با اقتصاد جهانی شکل گرفت. اگرچه، از اوایل دهه ۱۹۶۰ و پس از آن طی انقلاب فرهنگی، تحولات مهمی در ساختار صنعتی چین صورت پذیرفت، اما مشکلات این کشور همچنان باقی بود.

مبانی فکری دنگ شیائو پنگ (عمل‌گرایی و واقع‌گرایی)

بهزاد شاهنده؛ عصر دنگ را عصر طلایی و قدرت‌یابی چین می‌داند. دنگ شیائوپنگ در سال ۱۹۷۹ «سیاست‌های درهای باز» را اعلام داشت که طبق آن کشور به تدریج اصلاحات اقتصادی بازار را به اجرا گذاشت و تصمیم‌گیری اقتصاد آهنگ غیرمتمرکز شدن خود را آغاز کرد. تصمیم دنگ که بعدها به رهبر عمل‌گرا چین نو معروف شد، اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی‌شده به سبک شوروی سابق را به سمت اقتصاد با گرایش بازار سوق داد (شاهنده، ۱۳۸۴، ص ۲۵۴).

از منظر دنگ موضوع سیاست بین‌الملل نه «جنگ و صلح» بلکه «توسعه و صلح» است. اعتقاد دنگ به «صلح و توسعه» به‌عنوان مسله اصلی در سیاست بین‌الملل، حاکی از فاصله گرفتن از تفکرات رایج در نزد کمونیست‌ها بود که معتقد بودند جنگ با سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است و بنابراین برای پیروزی باید به «صدور انقلاب» اهتمام ویژه کرد. دنگ معتقد بود که می‌توان از وقوع جنگ میان دو اردوگاه کمونیسم و سرمایه‌داری اجتناب کرد. مشروط به اینکه طرفین در مدیریت صحنه بین‌المللی به‌خوبی عمل کنند این مطلب نشان‌دهنده تغییر در درک، فهم و بینش کمونیست‌های چینی است. از نظر وی، در آن مقطع روند اقتصاد جهانی به سمت منطقه‌گرایی و گروه‌گرایی بود و پیامدهای این امر به صورت وابستگی متقابل و همگرایی ظهور کرده بود که فاکتور بسیار مهمی برای اجتناب از جنگ محسوب می‌شد. طبیعی است که این روند سطح وابستگی متقابل و همگرایی در سطح جهان نیز با خود به همراه می‌آورد (شاهنده، ۱۳۸۴).

از منظر دنگ در دهه ۱۹۸۰ انقلاب جدید تکنولوژیک و علمی به سرعت در جهان در حال گسترش است. اقتصاد، تکنولوژی و علم نقش اصلی را در رقابت‌های جهانی ایفا می‌کنند. اغلب قدرت‌ها به سرعت به سمت اصلاحات اقتصادی و تعدیل پیش‌رفته‌اند و به شدت در حال تقویت تکنولوژی‌های پیشرفته خویش هستند تا به واسطه آن بتوانند با برتری اقتصادی و تکنولوژیک به برتری در ابتکارات استراتژیک دست یابند.

به‌طور کلی باید گفت که «سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ همزمان با دگرگونی‌های بنیادین در فرآیند امور اجرایی چین کمونیست، به‌ویژه در سطوح رهبری، تصمیم‌گیری، فن‌سالاری و تخصص‌گرایی بود. در آن هنگام بود که باز هم «تخصص» و «فن‌گرایی» جای خود را بازیافت. رهبری نوین چین، نمی‌خواستند در انزوای اقتصادی و سراسر محصور آرمان‌های سیاسی یکسویه خود باشد و همچنان با بازارهای جهانی و مناسبات اقتصاد بین‌المللی بیگانه بماند. دنگ شیائو پینگ، لازمه کمونیست بودن را فقر و تنگدستی نمی‌پنداشت» (عمرانی، ۱۳۷۶، ص ۵۱۶).

دنگ تأکید داشت عقب‌ماندگی چین ناشی از سیاست درهای بسته (انزواگرایی) است. از منظر او توسعه، تنها در متن و بطن جهان قابل تحقق است و کشوری که نتواند اتصالات قوی با اقتصاد جهانی برقرار کند امکان چندانی برای پیشبرد توسعه ندارد (Robinson & Shambavgh, ۲۰۰۵, p. ۱۱۱). باین‌منا در این دوران درک نخبگان چین از روندها و فرایندهای جهانی و نحوه برخورد چین با آن تغییر پیدا کرد. در واقع آنان از این مقطع به بعد با غیرعملی دانستن موضوعات (سرمایه‌داری، جنگ و خود کفایی) تمرکز عمده خود را بر استراتژی توسعه از طریق تجدیدساختار اقتصادی گذاشتند. بنابراین دنگ درک حزب کمونیست به‌مثابه دستگاہ رهبری از صحنه بین‌المللی را تغییر داد و پیش‌شرط لازم برای پی‌ریزی استراتژیک توسعه ملی چین را فراهم آورد. با این تغییر این کشور از چالش بقاء تاحد قابل‌توجهی رهایی یافت در پی این تغییر فهم حزب کمونیست از جهان دوگانه جنگ و انقلاب و لزوم آن به صلح و توسعه دگرگون شد.

اصلاحات اقتصادی (فرایند گذار)

گفتمان «سیاست در رأس» مائو که در آن «ایدئولوژی» اهمیت زیادی داشت در دوران دنگ نفی شد و «اقتصاد در رأس» به خط‌مشی اصلی حزب کمونیست چین تبدیل شد. در این راستا در سومین اجلاس عمومی یازدهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست که تحت‌سیطره دنگ و یارانش بود به تقبیح همه‌جانبه اشتباهات چپ در انقلاب فرهنگی پرداخته شد و بر آزادی افکار استفاده از مغزها، یافتن حقایق از میان واقعیت‌ها و وحدت بخشیدن به عقاید و آراء در نگرش آینده تأکید شد. شعار مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتند و تمام توجه را برای دستیابی به یک اجتماع سوسیالیستی معطوف کردند. تقویت دموکراسی سوسیالیستی و نظام سوسیالیستی به‌عنوان یک وظیفه عمومی مورد تأکید قرار گرفت. بدین ترتیب حزب پیشقدم در امر اصلاح شد تا بسیاری از مشکلات باقی‌مانده از زمان تأسیس جمهوری خلق چین و مشکلات ناشی از دوران گذشته را رفع کند و وظیفه سنگین ساخت و اصلاح کشور را انجام دهد (طاهری امین، ۱۳۶۷، ص ۱۳۲).

ذات و ماهیت اصلاحات اقتصادی تغییر مکانیزم تخصیص منابع است. همچنین چین از اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصاد بازار حرکت کرده و بازار نقش مهم و حیاتی در تخصیص منابع پیدا کرد. بر مبنای استراتژی دنگ برای توسعه اقتصادی چین، اصلاحات اقتصادی از بخش کشاورزی و تجارت خارجی شروع و به تدریج به صنایع کشیده شد. این افق جدید در سال‌های بعد که آثار بهبود شرایط اقتصادی در چین آشکار شد به عنوان «دنگیزم» در تاریخ معاصر شناخته می‌شود. دورانی که چین توانست نردبان رشد و ترقی اقتصادی را به‌سرعت ببیماید. نظریه دنگ یک درک جدید از سوسیالیسم ارائه می‌کند. دنگ در چارچوب مرکزیت نیروهای تولید در سوسیالیسم، تأکید خود را از کشمکش طبقاتی به توسعه اقتصادی تغییر می‌دهد: تکنیک‌های سرمایه‌داری در به حرکت درآوردن چین و تسریع توسعه اقتصادی چین قابل استفاده است و این اساس

واقعی جامعه سوسیالیستی در آینده است. در این فرایند کنترل دولت بر جریان اصلی اقتصاد و انحصار مدیریت سیاسی از سوی حزب کمونیست، ضمانت اصلی در گذار به جامعه سوسیالیستی است. دنگ اعتقاد داشت که اقتصاد باید به‌غایت از ایدئولوژی رادیکال به‌دور باشد (شاهنده و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۱۵۰)

هدف نهایی توسعه از منظر دنگ رساندن چین به کشور مرفه، قدرتمند، دموکراتیک و سوسیالیستی است. جهت رسیدن به این هدف او مراحل سه‌گانه زیر را ترسیم کرد:

الف: مرحله اول (۱۹۸۱-۹۰): هدف اصلی دو برابر کردن تولید ناخالص ملی GNP و فراهم کردن حداقل‌های زندگی مردم
ب: مرحله دوم (۱۹۹۰-۲۰۰۰): هدف اصلی در این مرحله رساندن تولید ناخالص ملی به یک تریلیون دلار، تحقق درآمد سرانه ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار است.

ج: مرحله سوم (۲۰۰۰-۲۰۵۰): رساندن به سطح استانداردهای کشورهای توسعه‌یافته؛ به عبارت دیگر محقق یافتن توسعه (Fulin, ۲۰۰۰, p. ۱۱۱-۳).

از ابتدا سال ۱۹۷۸ رهبران چین سعی کردند اقتصاد کشور را از حالت سوسیالیستی محض و کنترل کامل دولت به حالتی تبدیل کنند که بازار نقش بیشتری در آن داشته باشد. توسعه تجارت خارجی، اصلاحات عمل‌گرایانه و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی مناسب، از مهم‌ترین دلایل رشد ۸ تا ۹ درصد تولید یا خالص داخلی چین بوده است (بیت و پاتریشنا، ۱۳۷۹، ص ۲۲۰).

مراحل گذار

بعد از چهار دهه تلاش وافر برای اصلاح سیستم اقتصاد چین؛ ساختار مالکیتی به‌طور اساسی تغییر شکل پیدا کرده است. مالکیت دولتی، مالکیت اشتراکی، مالکیت خصوصی و ... همچنین بازیگران اقتصادی که همزیستی دارند و هم‌جهت برای پیشرفت هستند نیز تغییر پیدا کرده‌اند. سیستم بازار در بخش‌هایی از اقتصاد مثل تجارت، بازرگانی، تخصیص منابع نقش بیشتری بازی کرد. به‌طور خلاصه فرایند اصلاح را می‌توان به‌صورت ذیل تقسیم‌بندی کرد:

الف: مرحله آغازین؛ قبل از ۱۹۷۸

قبل از سومین دور یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ اکثریت قسمت‌ها و بخش‌های اقتصاد چینی به‌طور کامل تحت مالکیت عموم بود. عناصر تولید به‌وسیله دولت تقسیم می‌شد. همچنین بازار توسط دولت کنترل می‌شد. در این مرحله در سیستم انگیزه برای فعالیت اقتصادی وجود نداشت.

ب: مرحله بنیادی ۱۹۹۲ - ۱۹۷۹

بعد از اصلاحات، بخش مالکیت دولت قدرتمند شد. در سال ۱۹۸۵ حکومت چین اصلاحات اقتصادی را در ۱۰ عرصه و تا سال ۱۹۹۲ به ۱۴ عرصه گسترش داد. در طول این مرحله تولید؛ سیستم کار عملی و سیستم کار قراردادی عمومی بود و همچنین حق تولید در دست حکومت بود. اما هنوز بزرگ‌ترین مشکل در این مرحله، ترکیب حکومت و مدیریت اشتراکی بود.

ج: مرحله انتقالی (۲۰۰۲ - ۱۹۹۲)

در چهاردهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۹۲ مدل و الگو برای پیشرفت اقتصاد کشور «سوسیالیسم اقتصادی مبتنی بر بازار» در نظر گرفته شد. در نوامبر ۱۹۹۳ در سومین دور مذاکرات مجمع عمومی حزب، تصمیماتی درباره ثبات سیستم سوسیالیستی مبتنی بر بازار به وسیله کنگره حزب کمونیست چین اتخاذ شد. طبق این تصمیمات، حکومت دخالت طولانی مدت در یک بخش نمی‌کند. همچنین بازار نقش مهمی را باید در اقتصاد چین بازی کند. خروجی این تصمیمات باعث افزایش بخش بازار در اقتصاد شد و مالکیت دولتی کاهش یافت.

د: مرحله همگرایی با اقتصاد جهانی (از ۲۰۰۲ کنون)

بعد از دستیابی چین به مزیت‌های WTO شانزدهمین کنگره حزب کمونیست، اصلاح سیستم اقتصادی چین را به سمت یک مرحله جدید مورد توجه قرار داد. اقتصاد چین باید با اقتصاد جهانی همگرا شود. بخش‌های چین باید در رقابت بازار که به شدت تحت تأثیر قواعد و تنظیمات بین‌المللی است، مشارکت کنند.

عوامل توسعه اقتصادی چین

رشد سریع چین یکی از چشمگیرترین تجارب توسعه در عصر ما است. کشوری که میان فقیرترین کشورهای جهان در سه دهه گذشته با ۱۷۵ دلار درآمد سرانه در سال ۱۹۷۸ بوده اما حالا به کشوری با درآمد سرانه ۲۰۰۰ دلار و با رشد اقتصادی ۱۰ درصد در سال تبدیل شده است (Hofman & Kuijs, ۷۷۷۷).

مهم‌ترین متغیرهایی که باعث توسعه اقتصاد در کشور چین شدند را می‌توان به صورت ذیل بیان کرد:

دولت توسعه‌گرا^۱

دولت وقتی توسعه‌گرا است که اصل مشروعیت خود را بر پایه توانایی ایجاد و حفظ توسعه بنا نهد؛ منظور از توسعه، ترکیبی از نرخ بالا و مستمر رشد اقتصادی و تغییر ساختاری در سیستم تولید، هم از نظر داخلی و هم از نظر ارتباطش با اقتصاد بین‌المللی است. ولی این تعریف نیازمند آن است که معنای «مشروعیت» را در یک متن و زمینه تاریخی معین تعریف کنیم. در این مفهوم، دولت وقتی از مشروعیت برخوردار است که بر جامعه مدنی مسلط شود یا این که با آن به توافق برسد. اما این شکل ویژه مشروعیت، مستلزم این پیش‌فرض است که دولت به این اصل گردن نهد که نمایندگی جامعه را، آن‌گونه که هست برعهده دارد. ولی می‌دانیم که دولت‌هایی که در طول تاریخ سعی کرده‌اند نظم موجود را کنار بگذارند، جامعه مدنی را، آن‌گونه که بود، منبع مشروعیت خود نمی‌دانستند. با وجود این، آن‌ها برخلاف بسیاری از دیکتاتوری‌های نظامی دفاعی، تنها دستگاه‌های قدرت عریان نبوده‌اند. بهترین مثال، دولت‌های انقلابی، به‌ویژه دولت‌هایی است که از دل انقلاب‌های کمونیستی یا جنبش‌های آزادی‌بخش ملی بیرون آمده‌اند. این دولت‌ها هرگز تظاهر نکرده‌اند که مشروعیت‌شان به دلیل رضایت اتباع آن‌ها است، بلکه مشروعیت خود را ناشی از این می‌دانسته‌اند که پیش‌تازان تاریخی طبقات و ملت‌هایی هستند که هنوز به‌طور کامل از سرنوشت و منافع خود آگاه نیستند (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۳۲۳-۳۲۲).

دولت توسعه‌مدار دارای چنین خصوصیتی است:

- بالاترین اولویت دولت از آن توسعه اقتصادی است که در تعریف آن، بر عواملی چون رشد، بازدهی و رقابت، بیش از عامل رفاه تأکید می‌شود.
- دولت، بازار را فعالانه به سمت جمع‌آوری و هدایت سرمایه‌ها راهنمایی می‌کند.
- دولت خود را نسبت به بازار و مالکیت خصوصی، ملزم و متعهد می‌داند و جهت پای‌بندی به این تعهد، کمتر در این زمینه‌ها دخالت می‌کند.
- دولت، بازار را با ابزارهایی که توسط گروهی از نخبگان اقتصادی اداری تعیین شده است هدایت می‌کند.
- دولت به‌منظور تبادل نظر و همکاری با بخش خصوصی، خود را در فعالیتهای نهادهای مختلف درگیر می‌کند.

- دولت به منظور «اعمال حاکمیت» خود از طریق «نظارت»^۱ توسط سیاستمداران، بیشتر به مقامات اداری یا دیوانسالاران^۲ تکیه می‌کند؛ این طرز عمل در واقع نوعی «استبدادگرایی ظریف»^۳ است.
 - دولت به شدت رنگ «شرکت‌گرایی» و استبدادگرایی «شدید» یا «ظریف» به خود می‌گیرد.
- از این رو، سه عامل یا شرط اصلی در موفقیت نوین‌سازی توسط دولت نقش دارند: یک دولت کارا و معمولاً قدرتمند که خود را ملزم به توسعه اقتصادی بداند؛ شکل‌گیری بازار به‌عنوان نهاد اصلی اقتصاد؛ و از همه مهم‌تر، هدایت مستمر، بی‌قید و شرط و مقتدرانه بازار توسط دولت، که این امر به معنای دگرگونی خود دولت و رابطه‌اش با بقیه ساختار سازمانی داخلی است (فی لینگ، ۱۳۸۲، ص ۸۳-۶۸).

نخبگان چینی

برای پی بردن به ویژگی‌ها و مبانی فکری نخبگان چینی، آن‌ها را به ۴ نسل تقسیم‌بندی می‌کنیم:

- ۱- **نسل اول:** بارزترین چهره نسل اول پس از انقلاب فرهنگی چین، مائو است. نسل دوره مائو به شدت درون‌گرا، ایدئولوژیک و معتقد به کیش شخصیت بود. به‌عنوان مثال مائو معتقد بود که حفظ و حتی افزایش نقش ایدئولوژی و جاذبه رهبری در زندگی سیاسی برای بسیج توده‌ای و حفظ حمایت از مبارزه مداوم علیه تجدیدنظرطلبی و سرمایه‌داری امری بسیار حیاتی است. این نسل از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۶ قدرت را در چین در دست داشتند.
- ۲- **نسل دوم:** برجسته‌ترین چهره نسل دوم پس از انقلاب فرهنگی چین، دنگ شیائوپنگ است. در این دوره چین روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی را آغاز کرد که زمینه‌ساز تبدیل چین به یک قدرت اقتصادی مهم در سطح جهان شد. در این مدت تلاش شد در حوزه داخلی از شدت قدرت حکومت فردی کاسته شود، وظائف حزب و دولت مشخص و تاحد معینی مجزا گردید، نقش مردم در گردش امور کشور افزایش یابد و چهره مردمی‌تری به نظام داده شود. اصول اساسی مدنظر دنگ شیائوپنگ تأکید بر اصلاحات و توسعه اقتصادی و در سیاست خارجی، درک درست جریان‌های قدرتمند در عرصه بین‌المللی (پراگماتیسم) است. این نسل در چین از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۲ قدرت را در دست داشتند.
- ۳- **نسل سوم:** برجسته‌ترین چهره نسل سوم جیانگ زمین، لی پنگ هستند. این نسل ادعا سوابق انقلابی داشته و سیاست اصلاحات اقتصادی و برون‌گرایی چین را با شتاب بیشتری پیش برده‌اند. سیاست خارجی نسل سوم به اصطلاح عنوان

۱- Supervision

۲- Bureaucrats

۳- Soft authoritarianism

«دیالکتیک تعقلی» به خود گرفته است. منظور از این اصطلاح بیان ارتباطی محکم میان یک خط بنیادگرایانه مارکسیستی-لنینیستی و مائویسم از یک طرف و بازگشایی بیشتر درها به سوی جهان خارج، از سوی دیگر است. این نسل از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۳ قدرت را در چین برعهده داشتند.

۴- **نسل چهارم:** هوجین تائو نماینده نخبگان نسل چهارم است این نسل سوابق انقلابی ندارد و پس از انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ به بلوغ رسیدند. سیاست خارجی نسل چهارم برپایه «دیپلماسی همه‌سویی» قرار دارد. در دیپلماسی «همه‌سویی» بیان دیگری از پراگماتیسم موجود در سیاست خارجی چین و ضرورتی برخاسته از سیاست اصلاحات اقتصادی این کشور است. در این رهیافت، کاهش تنش در روابط چین با سایر کشورها و نیز توسعه مناسبات پکن با سایر کشورها از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. از دیدگاه این نسل برای توسعه اقتصادی و موقعیت سیاست‌های درهای باز، همکاری با کشورهای غربی اجتناب‌ناپذیر است (کردبچه، ۱۳۸۴، ص ۲۸). این نسل از سال ۲۰۰۳ تا ۲۱۰۲ قدرت را در چین در اختیار داشتند.

۵- **نسل پنجم:** این نسل از سال ۲۰۱۳ تاکنون به رهبری شی جین پینگ قدرت را در چین برعهده گرفته‌اند. «مگا پروژه راه ابریشم» که ۶۰ کشور جهان را دربرمی‌گیرد و سراسر اوراسیا را چین و اقتصاد این کشور متصل می‌کند، در این چارچوب مفهومی ارائه و توسط شی جینگ پینگ پیگیری می‌شود.

جهانی شدن اقتصاد و عملکرد چین

چین ابتدا از صنایع نوزاد خود حمایت به عمل آورد و تأکید بر حمایت هنگام گشایش اقتصاد چین بر روی اقتصادهای خارجی داشت. گشایش چین به روی اقتصادهای خارجی گام به گام در حال توسعه و گسترش است. این گشایش ابتدا از طریق ایجاد مراکز و مناطق آزاد تجاری شروع شد. سپس در مرحله دوم، این گشایش به صنایع بزرگ تسری یافت. متناظر با ترتیب گشایش صنعتی، حوزه‌های مالی و تجاری به روی خارجیان آزاد شد. در دهه ۱۹۹۰ نسبت مجموع صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی سریعاً افزایش یافت و چین به‌طور تدریجی به یک اقتصاد صادرات‌گرا تبدیل شد. در این میان آزادسازی بخش مالی کند و آرام بود.

الحاق چین به WTO

مذاکرات مربوط به پیوستن چین به WTO از سال ۱۹۸۸ آغاز شد. در سال ۱۹۸۹ دولت آمریکا درخصوص پیوستن چین به WTO توافق کردند. اما بعد از حوادث مربوط به میدان تیان من، دولت آمریکا حمایت خود را برای عضویت چین به حالت تعلیق درآورد. چین نیز الزامی به رعایت توافقات انجام شده نمی‌دید. از نظر ایالات متحده آمریکا موضوع دسترسی

به بازار در مورد تمایل چین برای پیوستن به WTO مستلزم پایبندی کشور متعهد به ملزومات اساسی عضویت، یعنی شفافیت و یکسان‌سازی رژیم تجاری، اعمال غیر تبعیض‌آمیز مقررات تجاری و قوانین مربوط به ورود و خروج کالا و به‌طور اخص خدمات تجاری است (Feenstra & Romalis, ۲۰۰۷). پس از گذشت ۱۴ سال از زمان درخواست چین و گذراندن مراحل مختلف الحاق و مذاکرات پیچیده و طولانی با طرف‌های عمده تجاری خود در گروه کاری مربوطه در نهایت در سال ۲۰۰۱ به عضویت WTO درآمد (به‌کیش، ۱۳۸۰، ص ۲۸۱). در سال ۲۰۰۳ میلادی وزارت تجارت خارجی، همکاری‌های اقتصادی چین به وزارت تازه تأسیس‌شده بازرگانی تبدیل شد تا تجارت داخلی و خارجی را برای تأمین ملزومات گشایش در مرحله الحاق چین به WTO سازد.

روند اصلاحات اقتصادی چین منجر به تغییرات متعدد در چارچوب سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری این کشور شده است. تعداد زیادی قوانین مرتبط با تجارت به‌عنوان بخشی از تعهدات الحاق این کشور به سازمان جهانی تجارت مورد بازبینی و تجدیدنظر قرار گرفته است. علاوه‌براین دخالت دولت در اقتصاد که با هدف جایگزینی واردات و گسترش صادرات انجام می‌شد، کاهش یافته است. موانع وارداتی کاهش یافته و سرمایه‌گذاری خارجی در بخش‌های بیشتری مجاز شده است. این امر به‌ویژه در مواردی که سرمایه‌گذاری خارجی همراه با ورود فناوری‌های بالا و منطبق با استانداردهای محیط زیست بوده، بیشتر به چشم می‌خورد. سیاست سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اتخاذشده توسط این کشور باعث شده سرمایه‌گذاری خارجی در بخش صنعت به‌ویژه فعالیت‌های پردازش صادرات افزایش یابد (فخرطاولی، ۱۳۸۰، ص ۲۷).

از طرف دیگر چین شرایطی را برای سرمایه‌گذاری و فعالیت شرکت‌های آمریکایی مشخص کرده است. «یکی از این محدودیت‌ها در شرایط، صدور مجوز فناوری است. این محدودیت‌ها صاحبان فناوری را از امکان و تعیین شرایط مبتنی بر بازار برای انتقال فناوری محروم می‌کند. بنابراین این شرکت‌ها که به دنبال مجوز فناوری هستند باید این کار را با شرایطی انجام دهند که به‌طور ناعادلانه از شرکت‌های چینی طرفداری می‌کنند. به عبارتی چین از سرمایه‌گذاری در این کشور برای دستیابی به مالکیت معنوی و انتقال فناوری استفاده می‌کند» (office of the USA Trade Representative, ۲۰۱۸).

چین از زمان عضویتش در سازمان جهانی تجارت در دسامبر ۲۰۰۱، یک عضو فعال در این سازمان بوده است. این کشور رفتار دولت کامله‌الوداد را دست‌کم با اعضای سازمان جهانی تجارت به جز السالوادور و برخی اعضای اتحادیه اروپا اعمال می‌کند. چین در عرصه موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای و آزاد نیز فعالانه ظاهر شده است (Fravel, ۸۸۸۸, p. ۴۴).

عوامل مؤثر در جذب سرمایه‌گذاری خارجی

جمهوری خلق چین یکی از کشورهای موفق در زمینه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱ در میان کشورهای در حال توسعه است. این کشور در چند سال اخیر در جذب FDI از ایالات متحده سبقت گرفته و مقام اول را کسب کرده است (هادی زنور، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲). بررسی عوامل مؤثر بر جذب FDI به اقتصاد چین به پیگیری دو نوع سیاست از طرف دولت برمی‌گردد. نخست آنکه در داخل کشور به‌طور مستمر در جهت ایجاد نهادهای اقتصادی بازار تلاش کرده و دوم آنکه در مواجهه با فرایند جهانی شدن اقتصاد رویکرد صادراتی را که با آزادسازی تدریجی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی توأم بوده، دنبال کرده است. دولت چین برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی به اصلاحات گسترده در زمینه چارچوب‌های قانونی تجارت و سرمایه‌گذاری دست زده، حقوق مالکیت خصوصی و حقوق مالکیت معنوی را به رسمیت شناخته، نظام رسیدگی به دعاوی تجاری را اصلاح کرده، و به موازات آن در سطح ملی و منطقه‌ای، سازمان‌های تخصصی ترویج سرمایه‌گذاری خارجی را به وجود آورده است. امضاء موافقت‌نامه‌های دوجانبه و پیوستن این کشور به WTO نیز در این میان نقش داشته است. دولت چین از طریق مدیریت خوب اقتصاد کلان، اتخاذ رویکرد صادراتی، سرمایه‌گذاری فراوان در تربیت نیروی انسانی و زیرساخت‌های فیزیکی، اصلاح نظام بانکی و مبارزه با جرائم اقتصاد و خسار مالی، در جهت بهبود مستمر فضای سرمایه‌گذاری گام نهاده است. شرکت‌های فراملیتی باتوجه به بازار داخلی بزرگ و روبه‌رشد چین و پائین بودن هزینه‌های تولید در این کشور به دلیل زیر ساخت‌های مناسب فیزیکی، نیروی کار ارزان، وجود منابع طبیعی فراوان و امکان بهره‌گیری از حرفه‌های مقیاس، اشتیاق فراوان به فعالیت در این کشور نشان می‌دهند (زنوز، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲). در دوره ۱۹۸۵-۱۹۹۱ متوسط سالانه FDI ورودی به اقتصاد چین ۱۱۷۱ میلیون دلار بود اما سال‌های اخیر این مبلغ به مراتب بیشتر شده است. موجودی FDI در اقتصاد چین که در سال ۱۹۹۰ فقط ۲۰/۷ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۰۴، ۲۴۵/۵ میلیارد دلار رسید. چین پس از ایالات متحده آمریکا بزرگترین دریافت و جذب‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به حساب می‌آید و هر هفته یک میلیارد دلار سرمایه خارجی به داخل کشور می‌آورد (Zebregs, ۲۰۲۲). از زمان شروع اصلاحات چین، همواره یکی از اولویت‌های این کشور جذب سرمایه‌گذاری خارجی به‌ویژه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بوده است. باتوجه به آمار و ارقام موجود، چین در دستیابی به این هدف موفق بوده است. چنانچه در سال ۲۰۰۵ شرکت‌های خارجی بالغ بر ۲۸ درصد از ارزش اضافی صنعتی و یک پنجم مالیات چین را تأمین می‌کردند. همچنین، آن‌ها حدود ۵۷ درصد از کل کالاها و

^۱ Foreign Direct investment: FDI

خدمات را صادر و بیش از ۱۱ درصد از اشتغال محلی را ایجاد کرده‌اند (Ali & Guo, ۲۰۱۶). جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین از ۱/۵ میلیارد دلار در اوایل ۱۹۸۰ به ۳۴۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ و در سال ۲۰۱۷ به رقم ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است (جهانگیری و ساعی، ۱۳۹۸، ص ۶۲). با توجه به مطالب بالا می‌توان درک کرد که «چین در نظام بین‌المللی ذوب شده است و حمایت خود را در حفظ رویداد، همراهی با دیگر کشورها می‌داند، به طوری که همین داستان برای دیگران نیز صدق پیدا کرده است که می‌توان به نیاز اروپا به اقتصاد چین که نیمی از صادرات این قاره سبز را در برمی‌گیرد اشاره کرد. چین پس از ایالات متحده بزرگترین دریافت‌کننده و جذب‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به حساب می‌آید. این امر چین را در مسیری قرار داده که شکوفای هرچه بیشتر را نوید می‌دهد» (شاهنده، ۱۳۸۳).

نتیجه‌گیری

مدل توسعه آسیایی، اولین تجربه موفق ممالک جهان سوم برای فائق آمدن بر دور باطل «عقب‌ماندگی» بوده و با اتکاء به این مدل، توانسته‌اند به سال‌ها عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی پایان دهند، و در عرض حدود ۴ دهه آسیا را به قطبی صنعتی و تکنولوژیک در کنار ۲ قدرت اقتصادی دیگر جهان یعنی آمریکا و اروپا تبدیل کنند. در واقع توفیق کشورهای آسیایی در اجرای درست این مدل، باعث شده که قرن ۲۱ قرن آسیا نامیده شود. در کشور چین سیاست درهای باز از ابتکارات خاص دنگ بوده و آشتی سرمایه‌داری و کمونیسم در چین، هرچند که تدریجی و گام‌به‌گام بوده اما واقعیتی انکارناپذیر است. چین بعد از کنگره شانزدهم ترکیبی هوشمندانه از نظام سوسیالیستی خاص چین و نظام سرمایه‌داری را به تجربه گذاشت. بر مبنای سیاست اصلاحات و درهای باز، دولت چین از دهه ۱۹۸۰ تاکنون با توسل به سازوکارهای اقتصادی بازار در روند سعی و خطا، توسعه اقتصادی در این کشور را به پیش برده است. آنچه در این میان اهمیت دارد این است که سهم بخش خصوصی در اقتصاد این کشور پیوسته روبه‌افزایش بوده و نقاط اتصال چین به اقتصاد جهانی نیز افزایش چشمگیری یافته است. در وضعیت فعلی، بخش خصوصی حدود هفتاد درصد تولید ناخالص داخلی چین را تولید می‌کند و این کشور با پیوستن به سازمان تجارت جهانی به‌عنوان نماد اصلی اقتصاد جهانی، در عمل در مسیر ادغام در آن قرار گرفته است. آنچه پیرامون اقتصاد سیاسی چین در وضعیت کنونی می‌توان گفت این است که دولت در این کشور به‌خوبی توانسته است بازار را در خدمت اهداف خود درآورد. از مقطع اصلاحات و سیاست درهای باز تاکنون دولت چین توانسته است با توسل به سازوکارهای اقتصاد بازار و تشویق و توسعه بخش خصوصی، فرایند توسعه اقتصادی را با سرعتی شگفت‌انگیز به پیش راند و حجم عظیمی از ثروت ایجاد کند. از مقطع اصلاحات و سیاست درهای باز تاکنون حزب کمونیست چین توانسته است با انتقال مرکز ثقل مشروعیت خود از ایدئولوژی و پوپولیسم به توسعه اقتصادی بحران مشروعیت را حل کند.

منابع

- افشار، زهرا (۱۳۶۹). *اقتصاد کشورهای با برنامه ریزی متمرکز*. تهران: انتشارات دانشگاه .
- بهکیش، محمدمهدی (۱۳۸۰). *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*. تهران: نشر نی.
- بیت، جان؛ پاتریشنا، آبردین (۱۳۷۹). *دنیای ۲۰۰۰؛ سیاست اقتصاد و فرهنگ در قرن بیست و یکم*. ترجمه ناصر موفقیان. بی.نا.
- پلینو، جک؛ آلتون، روی (۱۳۷۹). *فرهنگ روابط بین‌الملل*. ترجمه و تحقیق حسن پستا. تهران: فرهنگ معاصر.
- تیجورمند (۱۳۵۰). *چین؛ قدرت بزرگ فردا*. ترجمه هوشنگ مقدس. انتشارات توس.
- جهانگیری، سعید؛ ساعی، احمد (۱۳۹۸). *واکاوی رویکرد دستیابی چین به جایگاه قدرت اقتصادی جهانی*. *سیاست خارجی*، ۳۳(۱).
- زنوز، هادی (۱۳۸۴). *تجربه جمهوری خلق چین در جذب سرمایه‌گذاری خارجی*. در: *مجموعه مقالات همایش سیاست و اقتصاد در شرق آسیا*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ژان، دلین (۱۳۵۴). *اقتصاد چین*. ترجمه سیروس سهامی. انتشارات دانشگاه فردوس مشهد.
- شاهنده، بهزاد (۱۳۸۴). *چین ابرقدرت نزدیک آینده*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی .
- شاهنده، بهزاد و دیگران (۱۳۸۳). *چین نو، دنگ شیائو پینگ و اصلاحات*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شون چی، ون (۱۳۸۱). *مائو و مائوئیسم*. ترجمه محمد رفیعی. انتشارات خجسته.
- طاهری امین، زهرا (۱۳۶۷). *تقویم تحولات چین*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عمرانی، حیدر قلی (۱۳۷۶). *نگاهی به کمونسیم جهانی*. انتشارات اطلاعات.
- فخر طاوولی (۱۳۸۰). *دیکتاتوری دموکراتیک برای اصلاحات اقتصادی*. *ترجمان اقتصادی*، شماره ۲۹.
- فی لینگ، وانگ (۱۳۸۲). *نهادهای و تغییرات نهادی در چین*. مترجم محمدجواد ایروانی. تهران: رسا.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ پایان هزاره*. ترجمه احد علیقلیان افشین خاکباز. تهران: طرح نو، ج ۳.
- کردبچه، محبوبه (۱۳۸۴). *خصائص نخبگان چینی*. *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۶۰.
- هادی زنور، بهروز (۱۳۸۴). *تجربه جمهوری خلق چین در جذب سرمایه‌گذاری خارجی*. *سیاست اقتصاد در شرق آسیا*. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

- Ali, S. & Guo, W. (۲۰۱۶). Determinants of FDI in China. *Journal of Global Business and Technology*, ۷(۲).
- Feenstra, R.C. & Romalis, J. (۲۰۱۷). *How Did China's WTO Entry affect U.S. price?* URL= https://www.nber.org/system/files/working_papers/w۲۲۷۷۷/w۲۲۷۷۷.pdf.
- Fravel, T. (۲۰۱۷). Power shift and escalation in China's use of force in territorial disputes. *International Security*, ۲۲(۱).
- Fulin, C. (۲۰۰۰). *Reform determines future of china foreign*. Language press, Beijing.
- Hofman & Kujis, L. (۲۰۱۷). *Rebalancing china Growth*. Paper Presented at the Conference on china Exchange Rate policy held at the Peterson Institute for International Economic.
- Office of the United States Trade Representative (۲۰۱۸). *President Trump announces strong actions to address China's unfair trade*. URL= <https://ustr.gov/about-us/policy-offices/press-office/press-releases/۲۰۱۸/march/president-trump-announces-strong>
- Rabinson, T. & Shambavgh, D. (۲۰۰۰). *China foreign policy*. Clarendon press, Oxford.
- Zebregs, T.H. (۲۰۱۲). *Foreign Direct Investment china: Some lessons for other countries*. IMF policy Discussion paper PDP.